

متن پرسش

همه کمال در نقص است، اگر نقص نبود و همه کمال مطلق بودند عشق بی معنا بود، آنوقت من می‌شدم کمال مطلق که تنها کمال مطلق است اما باز تنهاست، ناقص بودن و عاشق کاملی بودن بهتر است از کامل بودن و تنهایی! اما اینکه باز می‌دانیم همه در نهایت، کمال مطلقیم بیشتر می‌ترساندم که ما تا همیشه تنها خواهیم بود که ناگاه صدا می‌رسد: نترس تا ابد تو ناقصی هستی که در کنار من که کمال مطلقم آرامی! «یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید» نترس بنده من نمی‌گذارم مثل خودم تنها شوی! نمی‌گذارم موحدی شوی که تمام احساس کمال را دارد، با نقصت خوش باش، با کفرت خوش باش، با دوئیت خوش باش، عشق جبران ما فات می‌کند. در دل این کفر توحید معنا می‌شود... تو کافری باش عاشق منی که موحدم و تنها! کاش می‌شد یواشکی بگویم من هم کافر شاید کافرتر از تو و عاشق تویی هستم که موحد و تنهایی! تو عاشق کمالی و من عاشق نقص پس من از تو کافرترم! بنده من یکی درد پسندد مثل من و یکی درمان پسندد مثل تو! تنهایی خیلی وحشتناک است! من تجربه‌اش کرده‌ام بنده من! نخواهم گذاشت تو هم تجربه‌اش کنی! بگذار از من بخواهی و من عطایت کنم! گناه کنی و من ببخشم! عشق یعنی همین عوام بازی‌ها! ناقص عاشق کامل است و کامل عاشق ناقص! محال است خواص بفهمند این دور چه دور قشنگی است وقتی تو با خدایت زیر یک چتر دونفری زیر باران قدم می‌زنی! و آه از باران...

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: و باز «انتم الفقراء الی الله» و نظر به تعلق و نسبت. آری! فقط نسبت، که ما را همین بس است، بقیه بهانه است تا این نسبت را درک کنیم. اگر او خود را در ما دید، ما خود را در نسبتی که با او داریم می‌یابیم. گفت: «پس بدین نسبت به تو همسایه‌ایم / چون تو خورشیدی و ما چون سایه‌ایم». موفق باشید